کنترل غرب آسیا نقشه راه آمریکا

محمد میرزاطبیبی

چرایی مذاکرات ایران و آمریکا از مسائلی است که در هیاهوی ساختگی سوداگران تعامل با آمریکا با این توهم که این رابطه افق جدیدی پیش روی کشور می‌گشاید، به حاشیه‌برده شد. آیا عامل مذاکرات «اقتصادی» بود یا از جنس «سیاسی»؟ شاید هم علت را باید در جایی دیگر جست. آیا آغاز و ادامه مذاکرات را باید نتیجه رضایت مردم از این روند دانست؟ آیا چرایی مذاکره با آمریکا از همان جنسی است که به ملت گفته شد؟ به یقین مداقه در این بحث، گره‌گشای بسیاری از تحلیل‌های اشتباه و موانع پیش‌روی خواهد شد.

موضوع نوشتار حاضر این نیست که مطابق اصول و نظریه‌های شناخته شده علمی می‌توان با فنون تبلیغاتی و ارتباطاتی نظرات و آرای اقلیت اما ذی نفع و پر نفوذ را جایگزین خواست عموم کرد، که خود بحث مستوفایی را می‌طلبد. بلکه سخن این است که «واقعیت‌های میدانی» را ببینیم و «چاه» را با «راه» اشتباه نگیریم.

حوادث پی‌درپی و سریع جهانی که می‌رود از دل اختلافات و کشمکش‌های پیرامونی و جدی به موازنه‌ای از قدرت و تقسیم بندی در میزان اثرگذاری و نفوذ بین‌المللی برسد، می‌تواند منشأ اثر و نقطه عطفی باشد برای رقبای پیروز این میدان که از دیدن «واقعیات صحنه‌های مبارزه» یا «میدان رقابت» طراحی و به عبارتی «جنگ‌آرایی» می‌کنند. کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که در این بزنگاه تاریخی، دشمن عقب بنشیند و یا حتی با رقیب خود مدارا کند. اگر دیپلماسی میدان نرمش‌های قهرمانانه است، کدام اهل خردی باور دارد که با تعامل می‌شود خصومت‌ها را به حاشیه راند و در میدان جنگ، بازی برد - برد طراحی کرد.

آمریکا تفاهم هسته‌ای با جمهوری اسلامی ایران را به مثابه ایجاد کانال یا پلی می‌داند که به این واسطه بتواند نقشه راه از پیش تعیین شده خویش را کامل کند. بدون تردید و به استناد بسیاری از واقعیات، روند و فرآیند حوادث منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای کفه اقتدار جمهوری اسلامی ایران و تأثیر مستقیم و غیرمستقیم این اقتدار را سنگین‌تر نشان می‌دهد، آمریکا و شرکایش در ابتدا به دنبال معکوس کردن پیشرفت سعودی این اقتدار و در مرحله بعدی درصدد کنترل و تثبیت اوضاع منطقه‌ای و جهانی به نفع بلوک غربی - عربی - عبری هستند.

مرکز امنیت جدید آمریکا که مطابق سیاست تغییر شکل داده آمریکا در حال برنامه‌ریزی است با ارائه گزارشی تحت عنوان «توافق ایران و آنچه پس از آن اتفاق می‌افتد» توافق هسته‌ای برجام را نقطه عطفی در تاریخ سیاست خارجی آمریکا می‌داند و برای آن چند معیار که نشان از پیروزی آمریکا دارد ارائه می‌دهد:

۱- قابلیت‌های بالقوه متن توافق؛ با این توضیح که تحقق تمام اهداف ایالات متحده و همراهانش از طریق گنجاندن در برنامه جامع اقدام مشترک به دور از واقعیت می‌نمود چرا که نه تنها ایران بلکه هیچ کشوری حاضر به تسلیم تمام قد و بدون نفع نیست. بنابراین برای جلوگیری از خدشه‌دار شدن توافق، واشنگتن برای نیل به موفقیت و رسیدن به خواسته‌هایش به شدت محتاج منافذ و راه در روهای پیش‌بینی شده در متن برجام است که به هنگام اجرای آن و به دنبال سیاست‌های ایالات متحده در خوانش متفاوت از آنچه مقامات ایرانی مدعی هستند، دنبال کند.

فشار به ایران برای انجام مذاکرات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در همین چارچوب قابل تعریف است، آمریکا از این طریق به دنبال این است که محاسبات و خواست خود را بر کشور ما تحمیل نماید و طبیعی است که در این پروسه تا به هدف نهایی خویش دست نیابد به هیچ وجه اقدام به برطرف کردن تحریم‌ها نخواهد کرد. در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که دشمن می‌خواهد با سیاست تدریجی خود در تغییر نظام، وضعیت را در سایه‌ای از ابهام بر سر برداشتن یا نگه داشتن تحریم‌ها به امید تغییر نظام حفظ کند و در این بین از هیچ فعالیتی مانند آنچه در دوران فتنه گذشت، دریغ نخواهد کرد، همچنان که طبق اذعان مقامات آمریکایی توافق برجام می‌تواند موجب حمایت ما از پیروزی افراد و گروه‌های اصلاح‌طلب در ایران شود.

۲- تقویت جایگاه جهانی آمریکا؛ ایالات متحده از دل توافق برجام به دنبال بازگرداندن هیبت و قدرت فراموش شده خویش در سطح جهانی است تا به این واسطه به کشورهای دیگر این پیغام را برساند که برای ادامه حیات خویش چاره‌ای جز مذاکره و پذیرفتن سیاست‌های آمریکایی ندارید. در حالی که مدت‌ها است اندیشکده‌های معتبر جهانی و آمریکایی افول قدرت آمریکا را پیش‌بینی کرده‌اند. همچنان که نشانه‌های سراشیبی این افول در سده آغازین قرن ۲۱ خودنمایی کرد، تأثیرگذاری و رهبری ابر قدرت بر جهان را کم‌رنگ‌تر کرد. به طوری که می‌توان گفت هیچ یک از حوادث دنیا به خواست و میل کدخدای قدیمی این دهکده پیش نمی‌رود و زلزله‌ها و بحران‌های حاصل از جنگ نظامی، فعالیت‌های ضد فرهنگی، اقدامات تبلیغاتی و سیاسی و یا جنگ روانی و اقتصادی هر کدام به سان آوارهایی بر هیبت پوشالی آمریکا سقوط می‌کنند.

یکی از دلایل اصلی تغییر در سیاست‌های آمریکا، تحول در اتفاقات جهانی است. آمریکا چون گذشته نمی‌تواند از طریق اقدامات نظامی، اراده و خواست خود را تحمیل کند چرا که مطابق تجربه ۱۵ سال اخیر جنگ‌های متعدد جز خسارت‌های مالی، انسانی و اقتصادی برای آمریکا چیز دیگری نداشته است. از این رو تمسک به گزینه تحریم و فشار اقتصادی برای رقبای ایالات متحده و ایران اسلامی به همراه تهدید توخالی - صرفا برای محکم کاری - شاید آخرین حربه آمریکایی‌ها باید قلمداد شود تا بلکه بتواند از این طریق به بازیابی قدرت فراموش شده خویش دست یابد.

۳- کنترل خاورمیانه و افزایش ثبات در آن؛ طبیعی است که خاورمیانه به دلایل وجود منابع و ثروت سرشار از جمله نفت، همچنان که در طول دوران ابرقدرتی آمریکا ملک طلق این کشور محسوب می‌شد، نباید از دایره سلطه آمریکا خارج شود چرا که در این صورت آمریکایی باقی نمی‌ماند، به عبارتی قدرت آمریکا و جهانخواران به دلیل پذیرش سلطه و تسلیم شدن کشورهای دیگر است که اجازه استفاده از ظرفیت‌های تشکیل‌دهنده قدرت و ثروت خود را به غرب می‌دهند.

در سال‌های اخیر قدرت و نفوذ آمریکا در منطقه مانند بسیاری از نقاط جهان کمتر شده و آمریکا با توافق برجام در اندیشه بازگشت به خاورمیانه و تسلط بر ذخایر دست‌نخورده این منطقه است. اگر خاورمیانه را آغاز گر و منشأ ایجاد بحران‌های متعدد برای آمریکا بدانیم پس شاید بتوان گفت تسلط بر این منطقه خواهد توانست مانع بزرگی را از مسیر ایالات متحده بردارد. آمریکا برای نیل به این منظور با پیگیری سیاست صلح بسیار بیشتر از تکنیک نظامی به پیروزی دست خواهد یافت.

مقام معظم رهبری در دیدار با اقشار مختلف مردم اشاره داشتند که در زمینه‌های دیگر با آمریکا مذاکره نمی‌کنیم...البته ما با همه کشورها به جز شیطان بزرگ در سطوح مختلف دولتی، اقوام و ادیان اهل مذاکره و تفاهم هستیم.

چگونه می‌شود که هم ما از این مذاکرات راضی باشیم و بهره خویش را ببریم و هم طرف مقابل؟ آیا آمریکا از دشمنی خویش با ایران دست بر می‌دارد یا از منافع خود کوتاه آمده است؟ شاید عده‌ای این تصور را داشته باشند که آمریکا مگر کم گرفتاری دارد که حالا بخواهد ایران را هم به آن اضافه نماید، در حالی که مانع انقلاب اسلامی ایران مدت‌ها است بر سر راه منافع گسترده آمریکا ایجاد شده است و ایالات متحده به درستی دریافته است که اگر این مانع را از سر راه خویش برندارد و یا دور نزند باید با ابرقدرتی‌اش خداحافظی کند. آمریکا مثل همه کشورها به دنبال منافع خویش است و مادامی که این منافع تأمین شود لزومی ندارد با جنگ و خونریزی و یا با تهدید و تحریم به آن دست یابد. مسئله مهم این است که آمریکا در حال حاضر به توافق برجام به عنوان «تنها راه بازگشت به منافع از دست رفته خویش» می‌نگرد.

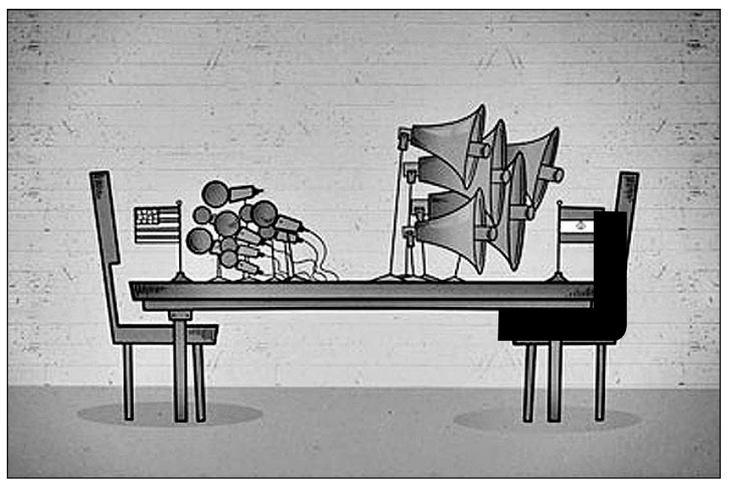

*** برای جلوگیری از خدشه‌دار شدن توافق، واشنگتن برای نیل به موفقیت و رسیدن به خواسته‌هایش به شدت محتاج منافذ و راه درروهای پیش‌بینی شده در متن برجام است.**

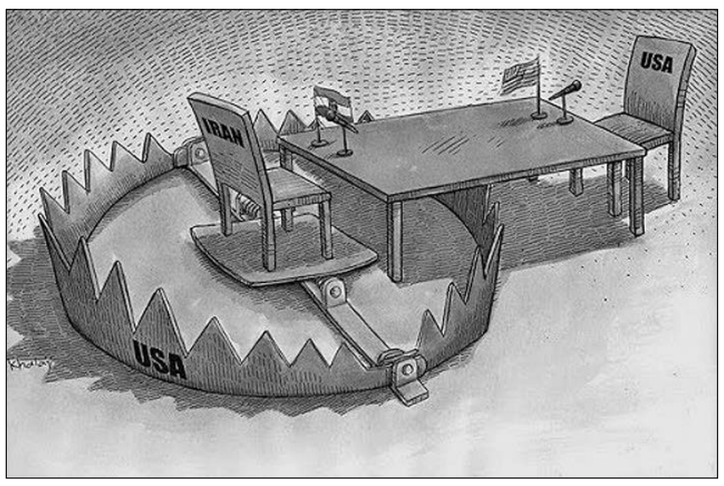

*** در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان گفت که دشمن می‌خواهد با سیاست تدریجی خود در تغییر نظام، وضعیت را در سایه‌ای از ابهام بر سر برداشتن یا نگه‌داشتن تحریم‌ها به امید تغییر نظام حفظ کند.**

*** ایالات متحده تفاهم هسته‌ای با جمهوری اسلامی ایران را به‌مثابه ایجاد کانال یا پلی می‌داند که به این واسطه بتواند نقشه راه از پیش تعیین شده خویش را کامل کند.**

*** کدام عقل سلیمی می‌پذیرد که در این بزنگاه تاریخی، دشمن عقب بنشیند و یا حتی با رقیب خود مدارا کند. اگر دیپلماسی میدان نرمش‌های قهرمانانه است، کدام اهل خردی باور دارد که با تعامل می‌شود خصومت‌ها را به حاشیه راند و در میدان جنگ، بازی برد - برد طراحی کرد.**

آمریکا با توافق برجام در اندیشه بازگشت به خاورمیانه و تسلط بر ذخایر دست‌نخورده این منطقه است. آمریکا برای نیل به این منظور با پیگیری سیاست صلح بسیار بیشتر از تکنیک نظامی به پیروزی دست خواهد یافت.

درآمدی بر مدیریت استراتژیک در گسترش اسلام خواهی

جنگ رسانه ای - سیاسی غرب برای مهار الگوی انقلاب اسلامی

هانتیگتون از میان همه تمدن هایی که نام می‌برد بیش از همه به «تمدن اسلامی» تاکید کرده و معتقد است رویارویی اصلی تمدن غرب در جهان پس از این، با تمدن اسلامی است. چرا که تنها این تمدن است که در شرایط موجود توانایی بازتولید فرهنگی- سیاسی را دارد. بنابراین جهان غرب به هر شکل ممکن که شده، باید این تمدن را مهار کند.

چیزی حدود چهارصد سال از انعقاد نطفه غرب جدید می‌گذرد. از قرن شانزدهم تا امروز، که غرب در حوزه فرهنگی و تمدنی آخرین مرحله قد کشیدن را تجربه کرده و افول و غروب را به تجربه نشسته است. در طی این مدت بیش از دویست سال تجاوز به مرزهای خاکی جهان اسلام و هجمه فرهنگی علیه مسلمانان را شاهد بوده‌ایم.

اما مدت سه دهه است که با بروز ترک و شکاف بر دیواره‌های تمدن متجاوز غربی، شاهد نوعی تمایل به اسلام در جهان غرب هستیم. پیش‌تر، یکی از نمایندگان پارلمان هلند دربارهٔ این موج اسلام‌گرایی از تعبیر «سونامی اسلامی» استفاده کرد. موضوعی که امروزه به عنوان یکی از مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی برای سیاست‌مداران و اندیشمندان غرب تبدیل شده است.

در دوران حاضر و به‌طور خاص بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر و اعلام این موضوع توسط جورج بوش که جنگ‌های صلیبی آغاز شده است این امر مورد توجه بیشتر تحلیل‌گران قرار گرفت. برخی از سیاست‌مداران غربی با اذعان به این امر که اسلام روز به روز در حال گسترش در جهان غرب است و جمعیت مسلمانان در حال افزایش در این کشورهاست موضوعی به نام «اسلام‌هراسی» را مطرح کردند که به تبع آن موجب پدید آمدن منازعات جدیدی در ابعاد جهانی و بین‌المللی شد.

افراد و بنیادهای مهم در پروژه اسلام‌هراسی

دو سال پیش سایت شبکه خبری CNN در گزارشی با اعلام این‌که زنگ‌های خطر برای کلیسا به صدا در آمده است هشدار داد که جمعیت مسلمانان در اروپا به نحو چشم‌گیری رو به گسترش است و دیری نخواهد پایید که قاره اروپا تبدیل به قاره مسلمانان خواهد شد. نگرانی از رشد اسلام آن چنان در بین رسانه‌های غرب گسترش یافته است که رسانه‌های آنان خطاب به دولت‌مردان و سیاسیون هشدار می‌دهند: «به زودی مردم آمریکا با صدای اذان از خواب بیدار خواهند شد.»

بر این اساس بسیاری از رسانه‌ها و مؤسسات وابسته به کارتل‌ها و تراست‌های آمریکایی- صهیونیستی، از ترس نفوذ فزاینده اسلام در قاره آمریکا و اروپا و هم‌چنین کشورهای حوزه نفوذ آنان، دست به تبلیغات گسترده‌ای علیه اسلام و مسلمانان زده‌اند. به استناد یکی از گزارش‌ها، هزینه پروژه اسلام‌هراسی را که طی ۱۰ سال گذشته بیش از ۴۰ میلیون دلار صرف آن شده است، هفت بنیاد آمریکایی به نام‌های بنیاد ریچارد ملون اسکایفی، بنیاد لینده و هری برادلی، نیوتن و روشله بکر، بنیاد و سازمان خیریه نیوتن و روشله بکر، بنیاد راسل بریه، صندوق خیریه لنگرگاه و ویلیام روزندال، صندوق خانواده و بنیاد فربروک تامین کرده‌اند.

یکی از افراد فعال در بنیادهای نام برده شده و عضو انجمن خاورمیانه در سال ۱۹۹۰ گفته است: جوامع اروپای غربی آمادگی لازم را ندارند تا پذیرای مهاجرت گسترده مردمان قهوه‌ای پوستی باشند که غذاهای عجیب می‌پزند و از معیارهای متفاوت بهداشتی برخوردارند... همه مهاجران آداب و رسوم و نگرش‌های عجیب و غریب با خود می‌آورند، اما آداب و رسوم مسلمانان مساله‌سازترین آن‌هاست. (نشنال ریویو)

البته در طول تاریخ ارتباط مستقیمی بین روند گسترش اسلام و اقدامات اسلام‌ستیزانه و اسلام‌هراسانه وجود داشته است. بدین معنی که هرگاه روند گسترش اسلام به ویژه در سرزمینهای غرب شدت گرفته، در واکنش به آن، تلاشها برای مخدوش کردن چهره اسلام و مسلمانان نیز تشدید شده است. در دوران معاصر و از حدود یک قرن پیش موج مهاجرت مسلمانان به غرب دامنه‌دار شده و مسلمانان مقیم در اروپا و غرب، با مقاومت در برابر حل شدن در فرهنگ غربی و پافشاری بر نقاط افتراق و تقید به ظواهر دینی و شرعی، از نگاه غربی‌ها به «کلنی‌های ناآشنا و بیگانه» مبدل شده‌اند.

در کنار چنین مسئله‌ای رسانه‌های غربی تصویری غیر واقعی از مسلمان و مسلمانی ارائه داده و برداشتی یک جانبه از اسلام را به افکار عمومی اروپا و غرب عرضه کرده‌اند که در آن مسلمانان خود را برتر از دیگران می‌دانند؛ اسلام درصدد است بر سراسر جهان حکومت کند؛ قوانین اسلامی با حقوق بشر هم‌خوانی ندارد؛ اسلام دینی خشونت‌طلب، عصبی و مولد اندیشه تروریسم است؛ اسلام، جنگ و خونریزی را امری مقدس بر می‌شمارد؛ مسلمانان افرادی بدبین، منزوی، جدایی‌طلب، گوشه‌گیر و بی اعتنا به تغییر و تحول هستند.

هالیوود در رأس پروژه اسلام‌هراسی

بار اصلی این مسئله یعنی ترویج اسلام‌هراسی بر عهده صنعت سینمایی غرب است. اگرچه در هالیوود تمام مردم جهان به غیراز آمریکایی‌ها نوعی شرارت را به یدک می‌کشند که مثلا ایتالیایی‌ها مافیایی، آسیایی‌ها حیله‌گر، سیاه‌پوستان بی‌فرهنگ و مردم آمریکای لاتین خریدار و فروشنده مواد مخدر معرفی می‌شوند که شخصیت آمریکایی باید با تمام این گروه‌ها مبارزه کند و افراد مظلوم را نجات دهد، ولی شاید بتوان گفت این بی‌انصافی‌ها و دروغ‌گویی‌ها درباره مسلمانان و دین اسلام بیشتر از سایر اقوام و مذاهب بوده است. مسلمانان در فیلم‌های هالیوودی به عنوان افرادی به تصویر کشیده می‌شوند که هواپیما ربایی می‌کنند، بمب کار می‌گذارند و آدم می‌کشند و در این میان زنان مسلمان مظلومیتی نشان داده می‌شوند که از سوی مردان مورد ظلم واقع می‌شوند و در حقیقت برده مردان مسلمان هستند.

ارائه تصویری متوحش از مسلمانان، منتسب ساختن تمامی حوادث سوء، انفجارها، ترورها، بحران‌های اقتصادی به مسلمانان در دستور کار رسانه‌های غربی است. ساخت فیلم‌هایی شبیه فتنه، چاپ کاریکاتور و امثال این‌ها تنها یک از هزار نمونه هستند، ارائه تصویری از مسلمانان هواپیماربا، شهوت‌ران، بی‌رحم و تروریست در فیلم‌های هالیوودی بازوی دیگر این پروژه است.

آن‌ها این‌گونه مسئله را جلوه می‌دهند که عرب‌ها و بطور کلی مسلمانان اساسا بی‌فرهنگ و خشن هستند و اسرائیل و آمریکا تنها برای حفظ حیات خود بین این همه خشونت ناچار هستند از نیروی نظامی استفاده کنند. همین تبلیغات کافی است طبقه «اشراف» قیام کرد و نیز مراد او از سنت ۱۹۱۷ انقلاب کمونیستی روسیه است که در آن شاهد انقلاب طبقه «پرولتاریا» بر علیه «بورژوازی» بودیم. اما از منظر هابسبام انقلاب اسلامی ایران بدین معنا فاقد خاستگاه طبقاتی و تعریف‌های طبقاتی بود. چرا که در انقلاب ایران، کارگران و بازاریان (پرولتاریا و بورژوازی)، و روحانیون و روشنفکران توأمان با هم در شکل‌گیری و نضج انقلاب نقش داشتند.

از سوی دیگر، انقلاب ایران که از پشتوانه‌های محکم دینی و ملی برخوردار بود موجب شد تا سایر ملل اسلامی نیز با تأسی از انقلاب اسلامی ایران وارد مرحله جدیدی از مبارزات خود با استعمار شرق و غرب شوند. به‌همین علت در اوایل پیروزی انقلاب شاهد شکل‌گیری جریان‌ها و گروه‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام بودیم. واضح است که غرب در مقابل چنین موضوعی چاره‌ای نداشت جز آن‌که بخواهد با تبلیغات رسانه‌ای و عملیات روانی، از حجم آن بکاهد.

موج دوم: فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

ده سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی و آغاز موج اول اسلام‌هراسی یعنی در سال ۱۹۸۹، اتحاد جماهیر شوروی از هم فروپاشید. فروپاشی شوروی به منزله فروپاشی یکی از دو بلوک جهانی بود و حالا دیگر بلوک غرب بود که میدان سیاست جهانی را بر عهده داشت. به‌طور کلی بعد از فروپاشی شوروی، سه دسته نظریه در عرصه روابط بین‌الملل به سرعت فراگیر شد:

نظریه «دهکده جهانی» مک لوهان که معتقد بود گسترش رسانه‌های جمعی باعث نزدیکی هر چه بیشتر اقوام، ملل و فرهنگ‌ها به هم شده است و بنابراین از این پس جهان باید به سمت «یکسان‌سازی» در فرهنگ و سیاست حرکت کند. نتیجه منطقی که در پس این نظریه خوابیده بود این است که این جهان جدید برای مدیریت خود نیازمند کدخدایی است و آن هم کسی نیست جز ایالات متحده و نرم‌فزاری هم که باید برای آن در نظر گرفت چیزی نیست جز «الگوی زندگی آمریکایی». (American Life Style)

نظریه دوم نظریه «پایان تاریخ» فرانسیس فوکویاما، استراتژیست برتر بنگاه رند، وابسته به نیروی دریایی ایالات متحده بود. فوکویاما معتقد بود بعد از فروپاشی شوروی، جهان چاره‌ای ندارد جز آن‌که به دامان نظام لیبرال سرمایه‌داری پناه برده و عملا تنها نسخه‌ای که برای کشورها تجویز می‌شود چیزی نیست جز «نظام سرمایه‌داری».

اما نظریه سوم که از استقبال بیشتری در بین سیاست‌مداران و دولت‌مردان آمریکایی برخوردار شد نظریه معروف «برخورد تمدن‌ها»ی ساموئل هانتیگتون بود. هانتیگتون بر خلاف دو نظریه قبل، جهان مابعد کمونیسم را جهانی مملو از منازعات و تنش‌های جدید بین تمدنی قلمداد کرد. هانتیگتون در نظریه خود که به جهان پس از فروپاشی بلوک شرق نظر داشت، به جای تاکید بر نقش «قطب» در روابط بین‌الملل، بر «تمدن»ها تاکید می‌کند. وی در نبود ایدئولوژی کمونیسم، سخن از شکل‌گیری چندین تمدن جدید کرد و از آن پس روابط و منازعات بین‌الملل را در عرصه فرهنگی و تمدنی معرفی می‌کند. هانتیگتون از میان همه تمدن‌هایی که نام می‌برد بیش از همه به «تمدن اسلامی» تاکید کرده و معتقد است رویارویی اصلی تمدن غرب در جهان پس از این، با تمدن اسلامی است. چرا که تنها این تمدن است که در شرایط موجود توانایی بازتولید فرهنگی- سیاسی را دارد. بنابراین جهان غرب به هر شکل ممکن که شده، باید این تمدن را مهار کند. او حتی در آثار بعدی خود از جمله «موج سوم دموکراسی»، راه‌کارهای عملیاتی برای انجام چنین پروژه‌ای را نیز ذکر کرد.

از همین‌جا بود که موج دوم اسلام‌هراسی شروع شد. جهان غرب که تصور می‌کرد با فروپاشی کمونیسم و اتحاد جماهیر شوروی به رویای همیشگی خود یعنی دستیابی به قدرت هژمونیک جهان دست می‌یابد حال، با مشکل جدیدی به نام «تمدن اسلامی» مواجه شده که به مراتب سخت‌تر از جهان شرق است. پس القاء این مفاهیم که قوانین اسلامی ناقض حقوق بشر است، اسلام دینی خشونت‌طلب و مروج عصبیت است، دین اسلام بنیادگرا و مخالف علم و پیشرفت است، اسلام مولّد اندیشه تروریسم است و... در دستور کار سیاسیون و رسانه‌های غربی قرار گرفت.

موج سوم: حادثه ۱۱ سپتامبر

سومین موج اسلام‌هراسی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و انفجار برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی در نیویورک و انفجار در ساختمان پنتاگون در واشنگتن عملیاتی شد.

بلافاصله بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر جورج بوش اعلام کرد که «جنگ‌های صلیبی» مجددا شروع شده است. وی کشورها را از این پس به دو گروه دوست و دشمن ایالات متحده تقسیم‌بندی کرد و با صراحت اعلام کرد که «هر که با ما نیست پس بر ما است». از این روی سخن از «محور شرارت» کرده و کشورهای اسلامی را به عنوان کشورهای حامی تروریست و نقض‌کننده منافع دنیای آزاد و جهان غرب معرفی کرد.

اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی توسط امپراتوری‌های خبری و رسانه‌ای نظام سلطه آن‌چنان سازماندهی شد که نخست‌وزیر وقت ایتالیا در اظهاراتی نسنجیده، تمدن غرب را اصیل‌تر از تمدن اسلامی خواند و مسلمانان را به علت آن‌چه او فرودستی می‌نامید مورد تحقیر قرار داد.

در ادامه این روند، فوکویاما یک ماه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در مصاحبه‌ای با روزنامه گاردین تاکید کرد که اسلام تنها نظام فرهنگی است که مدرنیته غربی را تهدید می‌کند. او تصریح کرد که آمریکا می‌تواند برای شکستن مقاومت کشورهای اسلامی در برابر مدرنیته، از توان نظامی خود نیز استفاده کند.

در همین رابطه ویلیام کوهن، وزیر دفاع اسبق آمریکا و از استراتژیست‌های برجسته این کشور اعلام کرد جنگ آمریکا و متحدانش با اسلام، جنگ چهارم جهانی است. وی جنگ جهانی سوم را دوران جنگ سرد و به مدت ۴۵ سال می‌داند و جنگ جهانی چهارم را هم نبرد بین تمدن غرب و تمدن اسلام معرفی می‌کند. حمله به عراق و اشغال آن کشور به مدت ده سال، لشگرکشی به افغانستان و ایجاد پایگاه‌های نظامی در آن کشور به بهانه مبارزه با تروریسم و گروهک القاعده که در حقیقت دست‌ساخته خود ایالات متحده بود، بمباران دائمی شهرهای پاکستان، اردوکشی به کشورهای حاشیه خلیج و همسایه ایران با توجیه مهار ایران و در نهایت جنگ افروزی در فلسطین و لبنان و کشتار هزاران هزار مسلمان بی‌گناه، همه و همه از پیامدهای موج سوم اسلام‌هراسی بود.در کنار موضوع اسلام‌هراسی، مسأله‌ای که در سال‌های اخیر شدت یافت موضوع «شیعه‌هراسی» و به تبع آن «ایران‌هراسی» است. نظام سلطه به خوبی دریافته آن مکتب و مذهبی که در اسلام از بیشترین توانایی بازتولید فرهنگی برخوردار است مذهب تشیع است. الگوی موفق ولایت فقیه در ایران که مبتنی بر اندیشه دینی- سیاسی تشیع است موجب شد تا به سرعت به عنوان یک الگوی نظام مردم‌سالار دینی در جهان اسلام مورد توجه قرار گیرد. از این‌رو پروژه شیعه‌هراسی در سال‌های اخیر از دامنه وسیعی برخوردار شد. از طرفی دیگر شتاب فزاینده جمهوری اسلامی در عرصه‌های علمی- تکنولوژیک، سیاسی، اقتصادی و به‌خصوص فناوری‌های هسته‌ای باعث شد تا غرب برای آن‌که «الگوی انقلاب اسلامی» در جهان تکثیر نشود به مقابله با آن برخاسته و موضوع ایران‌هراسی را هم دامن بزند.

شکست پروژه اسلام‌هراسی

در طول مدت این سی و اندی سال، غرب همواره تصور می‌کرد با اعمال سیاست‌های اسلام‌هراسی، شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی می‌تواند از نفوذ انقلاب اسلامی در جهان اسلام بکاهد. اما شواهد امر گویای چیز دیگری بود. رشد اسلام بر خلاف تصوری که غرب می‌کرد به جای آن‌که فرآیند معکوس به خود گیرد، شتاب بیشتری گرفت. برای مثال کارشناسان آمار با مقایسه رشد دو جمعیت مسلمان و مسیحی در فرانسه به این نتیجه رسیده‌اند که این کشور حداکثر تا ۴۰ سال آینده به کشوری با اکثریت جمعیت مسلمان تبدیل خواهد شد. تا سال ۲۰۲۵ از هر پنج فرانسوی یک نفر مسلمان خواهد بود و نرخ رشد جمعیت اگر به همین منوال ادامه یابد به یک کشور اسلامی تبدیل خواهد شد.

در دیگر کشورهای غربی هم رشد اسلام آن قدر چشم‌گیر بوده که برخی از مسیحیان می‌گویند که نوادگانشان فرهنگ و دین آن‌ها را نخواهند دید چرا که در جوامع اسلامی چشم به جهان خواهند گشود. واتیکان کاتولیک بیش‌تر شده و در ظرف ۵ الی ۶ سال دیگر اسلام بزرگ‌ترین دین جهان خواهد بود. روزنامه پر تیراژ «سیدنی برنینگ هرالد» نیز نوشت اسلام به سرعت مرزهای جغرافیایی را پشت سر می‌گذارد، مکتب‌های سیاسی و رژیم‌های ملی را در می‌نوردد و کشورهای گوناگون شاهد تحریکات سیاسی و رشد پاینده اسلام خواهند بود. این یعنی آن‌که نه تنها سناریوی اسلام‌هراسی ره به جایی نبرد بلکه بر خلاف تصور غرب، شاهد رشد بیشتر مسأله‌ای به نام اسلام‌خواهی در جهان هستیم.

منبع: بولتن نیوز

برخی از سیاست‌مداران غربی با اذعان به این امر که اسلام روز به‌روز در حال گسترش در جهان غرب است، پدیده «اسلام‌هراسی» را مطرح کردند که باعث منازعات جدیدی در ابعاد جهانی و بین‌المللی شده است.

در طول مدت این سی و اندی سال، غرب همواره تصور می‌کرد با اعمال سیاست‌های اسلام‌هراسی، شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی می‌تواند از نفوذ انقلاب اسلامی در جهان اسلام بکاهد.